درس شصت و نهم - قضاء و قدر الهی

شامل: مقدمه مفهوم قضاء و قدر تبیین فلسفی قضاء و قدر مراتب فعل رابطه سرنوشت با اختیار انسان فایده این بحث

مقدمه

یکی از مسائلی که در ادیان آسمانی و بخصوص دین مقدس اسلام در زمینه خداشناسی مطرح شده و متکلمین و فلاسفه الهی به تبیین عقلانی و فلسفی آن پرداخته‌اند مساله قضاء و قدر است که یکی از پیچیده‌ترین مسائل الهیات بشمار می‌رود و محور اصلی غموض آن را رابطه آن با اختیار انسان در فعالیتهای اختیاریش تشکیل می‌دهد یعنی چگونه می‌توان از یك سوی به قضاء و قدر الهی معتقد شد و از سوی دیگر اراده آزاد انسان و نقش آن را در تعیین سرنوشت‌خودش پذیرفت .

در این جا است که بعضی شمول قضاء و قدر الهی را نسبت به افعال اختیاری انسان پذیرفته‌اند ولی اختیار حقیقی انسان را نفی کرده‌اند و برخی دیگر دایره قضاء و قدر را به امور غیر اختیاری محدود کرده‌اند و افعال اختیاری انسان را خارج از محدوده قضاء و قدر شمرده‌اند و گروه سومی در مقام جمع بین شمول قضاء و قدر نسبت به افعال اختیاری انسان و اثبات اختیار و انتخاب وی در تعیین سرنوشت‌خویش بر آمده‌اند و نظرهای گوناگونی را ابراز داشته‌اند که بررسی همه آنها در خور کتاب مستقلی است .

از این روی ما در اینجا نخست توضیح کوتاهی پیرامون مفهوم قضاء و قدر می‌دهیم و سپس به تحلیل فلسفی و بیان رابطه سرنوشت با افعال اختیاری انسان می‌پردازیم و در پایان فایده این بحث و نکته تاکید روی آن از طرف ادیان الهی را بیان خواهیم کرد

مفهوم قضاء و قدر

واژه قضاء بمعنای گذراندن و به پایان رساندن و یکسره کردن و نیز بمعنای داوری کردن که نوعی یکسره کردن اعتباری است بکار می‌رود و واژه قدر و تقدیر بمعنای اندازه و اندازه‌گیری و چیزی را با اندازه معینی ساختن استعمال می‌شود و گاهی قضاء و قدر بصورت مترادفین بمعنای سرنوشت به کار می‌رود و گویا نکته استفاده از واژه نوشتن در ترجمه آنها این است که بر حسب تعالیم دینی قضاء و قدر موجودات در کتاب و لوحی نوشته شده است .

با توجه به اختلاف معنای لغوی قضاء و قدر می‌توان مرتبه قدر را قبل از مرتبه قضاء دانست زیرا تا اندازه چیزی تعیین نشود نوبت به اتمام آن نمی‌رسد و این نکته‌ای است که در بسیاری از روایات شریفه به آن اشاره شده است

تبیین فلسفی قضاء و قدر

بعضی از بزرگان قضاء و قدر را بر رابطه علی و معلولی بین موجودات تطبیق کرده و قدر را عبارت از نسبت امکانی شیء با علل ناقصه و قضاء را نسبت ضروری معلول با علت تامه دانسته‌اند یعنی هر گاه معلولی با هر یك از اجزاء علت تامه یا با همه آنها به

استثناء جزء اخیر سنجیده شود نسبت آن امکان بالقیاس و هر گاه با کل علت تامه سنجیده شود نسبت آن ضرورت بالقیاس خواهد بود که از اولی به قدر و از دومی به قضاء تعبیر می‌شود .

این تطبیق هر چند فی حد نفسه قابل قبول است اما آنچه در این مساله می‌بایست بیشتر مورد توجه قرار گیرد ارتباط سلسله اسباب و مسببات با خدای متعال است زیرا اساسا تقدیر و قضاء از صفات فعلیه الهی است و به همین عنوان باید مورد بحث قرار گیرد .

برای اینکه جایگاه این صفت در میان صفات الهی روشن شود بایستی نکاتی را پیرامون مراتبی که عقل برای تحقق فعل در نظر می‌گیرد مورد توجه و دقت قرار دهیم

مراتب فعل

هر گاه عقل ماهیتی را در نظر بگیرد که اقتضائی نسبت به وجود و عدم ندارد و بعبارت دیگر نسبت آن به وجود و عدم یکسان است‌حکم می‌کند که برای خروج از این حد تساوی نیازمند به موجود دیگری است که آن را علت می‌نامیم و این همان مطلبی است که حکماء گفته‌اند که ملاك احتیاج معلول به علت امکان ماهوی است و قبلا گفته شد که بر اساس اصاله الوجود باید فقر وجودی را بجای امکان ماهوی قرار داد .

در صورتی که علت مرکب از چند چیز باشد باید همه اجزاء آن حاصل شود تا معلول تحقق یابد زیرا فرض تحقق معلول بدون یکی از اجزاء علت تامه بمعنای عدم تاثیر جزء مفقود است و این خلاف فرض جزئیت آن نسبت به علت تامه می‌باشد پس هنگامی که همه اجزاء علت تامه تحقق یافت وجود معلول از ناحیه علت وجوب بالغیر می‌یابد و در این جا است که علت معلول را ایجاد می‌کند و معلول بوجود می‌آید .

این مراتب که همگی از تحلیل عقلی بدست می‌آید در لسان حکماء به این صورت بیان می‌شود الماهیه امکنت فاحتاجت فاوجبت فوجبت فاوجدت فوجدت و تاخر رتبی هر یك از این مفاهیم بوسیله فاء ترتیب مشخص می‌گردد .

از سوی دیگر می‌دانیم که در فاعل بالقصد اراده فاعل جزء اخیر از علت تامه است‌یعنی با اینکه همه مقدمات کار فراهم باشد مادامی که فاعل اراده انجام آن را نکرده باشد کار انجام نمی‌گیرد و تحقق اراده منوط به تصورات و تصدیقات و حصول شوق اصلی به نتیجه کار و شوق فرعی به کار است پس در اینجا نیز می‌توان ترتبی را بین تصور و تصدیق و شوق به نتیجه و شوق به کار و سپس تصمیم بر انجام کار در نظر گرفت که تصور و تصدیق شامل در نظر گرفتن ویژگیها و حدود و مقدمات کار نیز می‌شود .

این ترتب در مبادی اراده هر چند مخصوص فاعل بالقصد است اما با تجرید از جهات نقص می‌توان آن را بصورت ترتبی عقلی میان علم و حب اصلی به نتیجه و حب فرعی به کار در هر فاعل مختاری در نظر گرفت و نتیجه گیری کرد که هر فاعل مختاری علم به کار خودش و ویژگیهای آن دارد و نتیجه آن را دوست می‌دارد و از این روی آن را انجام می‌دهد .

حال اگر کاری را در نظر بگیریم که می‌بایست بصورت تدریجی و با تسبیب اسباب و فراهم کردن مقدمات انجام بگیرد در اینجا لازم است ارتباط کار با مقدمات و شرایط زمانی و مکانی در نظر گرفته شود و مقدمات بگونه‌ای تنظیم شود که کار با حدود و مشخصات معین انجام گیرد و نتیجه مطلوب بدهد .

این بررسی و سنجش و اندازه‌گیری و تعیین حدود و مشخصات را می‌توان تقدیر کار نامید که در ظرف علم تقدیر علمی و در ظرف خارج تقدیر عینی نامیده می‌شود همچنین می‌توان مرحله نهائی را قضاء نامید که باز در ظرف علم قضاء علمی و در ظرف خارج قضاء عینی نامیده می‌شود .

اینك با توجه به مقدمات مذکور این آیه شریفه را مورد دقت قرار می‌دهیم (و اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون) [1] در این آیه کریمه وجود هر مخلوقی که با جمله (فیکون) به آن اشاره شده مترتب بر امر(کن) از ناحیه آفریدگار متعال قرار داده شده که نظیر ترتب وجود بر ایجاد در سخنان حکماء الهی است همچنین ایجاد مترتب بر قضاء الهی دانسته شده که طبعا مقضی بودن نتیجه آن خواهد بود و این دو مفهوم قضاء کردن و مقضی شدن قابل انطباق بر ایجاب و وجوب در کلمات ایشان است و چون ایجاب متوقف بر تمامیت علت است و جزء اخیر از علت فعل اختیاری اراده فاعل می‌باشد می‌بایست مرتبه اراده را قبل از مرتبه قضاء بحساب آورد (انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون) [2] .

نکته‌ای را که باید در اینجا خاطر نشان کنیم این است همانگونه که در درسهای گذشته بیان شد فعل و صفات فعلیه از جهت انتساب به خدای متعال منزه از قیود زمانی و مکانی است ولی از جهت انتساب به مخلوقات مادی و تدریجی و زمانمند متصف به اینگونه حدود و قیود می‌شود پس منافاتی ندارد که ایجاد الهی دفعی و بدون زمان باشد اما وجود مخلوق تدریجی و زمانی باشد دقت‌شود .

بدین ترتیب سلسله‌ای از صفات فعلیه بدست می‌آید که در راس آنها علم و سپس اراده و سپس قضاء و سپس ایجاد امضاء قرار دارد و می‌توان جایگاه اذن و مشیت را بین علم و اراده در نظر گرفت چنانکه می‌توان تقدیر را بین اراده و قضاء گنجانید همانگونه که در روایات شریفه وارد شده است و می‌افزاییم که تعیین اجل حد زمانی نیز جزء تقدیر محسوب می‌شود .

اکنون با توجه به اینکه ایجاد حقیقی مخصوص خدای متعال است و وجود هر موجودی نهایتا مستند به او می‌باشد نتیجه می‌گیریم که همه چیز حتی افعال اختیاری انسانها مشمول تقدیر و قضای الهی خواهد بود و در این جا است که اشکال اصلی رخ می‌نماید یعنی چگونه می‌توان بین قضاء و قدر و بین اختیار انسان جمع کرد

رابطه قضاء و قدر با اختیار انسان

اشکال در کیفیت جمع بین قضاء و قدر الهی و اختیار انسانی همان اشکالی است که با شدت بیشتری در توحید افعالی بمعنای توحید در افاضه وجود پیش می‌آید و در درس شصت و چهارم به دفع آن پرداختیم .

حاصل جواب از این اشکال آن است که استناد فعل به فاعل قریب و مباشر و به خدای متعال در دو سطح است و فاعلیت الهی در طول فاعلیت انسان قرار دارد و چنان نیست که کارهایی که از انسان سر می‌زند یا باید مستند به او باشد و یا مستند به خدای متعال بلکه این کارها در عین حال که مستند به اراده و اختیار انسان است در سطح بالاتری مستند به خدای متعال می‌باشد و اگر اراده الهی تعلق نگیرد نه انسانی هست و نه علم و قدرتی و نه اراده و اختیاری و نه کار و نتیجه کاری و وجود همگی آنها نسبت به خدای متعال عین ربط و تعلق و وابستگی است و هیچکدام هیچگونه استقلالی از خودشان ندارند .

به بیان دیگر کار اختیاری انسان با وصف اختیاریت مورد قضای الهی است و اختیاری بودن آن از مشخصات و از شؤون تقدیر آن است پس اگر بصورت جبری تحقق یابد قضای الهی تخلف یافته است .

خاستگاه اصلی اشکال این است که توهم می‌شود که اگر کاری متعلق قضاء و قدر الهی باشد دیگر جایی برای اختیار و انتخاب فاعل نخواهد داشت در صورتی که کار اختیاری صرف نظر از اراده فاعل ضرورت نمی‌یابد و هر معلولی تنها از راه اسباب خودش متعلق قضاء و قدر الهی قرار می‌گیرد .

حاصل آنکه تقدیر و قضاء علمی دو مرتبه از علم فعلی است که یکی تقدیر علمی از انکشاف رابطه معلول با علل ناقصه‌اش انتزاع می‌شود و دیگری قضاء علمی از انکشاف رابطه معلول با علت تامه‌اش و بر حسب آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود مرتبه تقدیر علمی به لوح محو و اثبات و مرتبه قضاء علمی به لوح محفوظ نسبت داده می‌شود و کسانی که بتوانند از این الواح آگاه شوند از علم مربوط به آنها مطلع می‌گردند .

و اما تقدیر عینی عبارت است از تدبیر مخلوقات بگونه‌ای که پدیده‌ها و آثار خاصی بر آنها مترتب گردد و طبعا بحسب قرب و بعد به هر پدیده‌ای متفاوت خواهد بود چنانکه نسبت به جنس و نوع و شخص و حالات شخص نیز تفاوت خواهد داشت مثلا تقدیر نوع انسان این است که از مبدا زمانی خاصی تا سر آمد معینی در کره زمین زندگی کند و تقدیر هر فردی این است که در مقطع زمانی محدود و از پدر و مادر معینی بوجود بیاید و همچنین تقدیر روزی و سایر شؤون زندگی و افعال اختیاریش عبارت است از فراهم شدن شرایط خاص برای هر یك از آنها .

و اما قضای عینی عبارت است از رسیدن هر معلولی به حد ضرورت وجودی از راه تحقق علت تامه‌اش و از جمله رسیدن افعال اختیاری به حد ضرورت از راه اراده فاعل قریب آنها و چون هیچ مخلوقی استقلالی در وجود و آثار وجودی ندارد طبعا ایجاب همه پدیده‌ها مستند به خدای متعال خواهد بود که دارای غنی و استقلال مطلق است .

لازم به تذکر است که قضاء به این معنی قابل تغییر نخواهد بود و بنا بر این آنچه در روایات شریفه در باره تغییر قضاء وارد شده بمعنای قضاء مرادف با تقدیر است که حتمی بودن و نبودن آن نسبی می‌باشد .

ضمنا روشن شد که تقدیر عینی از آن جهت که مربوط به روابط امکانی پدیده‌ها است قابل تغییر می‌باشد و همین تغییر در تقدیرات است که در متون دینی به نام بداء نامیده شده و به لوح محو و اثبات نسبت داده شده است (یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب) [3] . و

نیز تقدیر علمی بتبع تقدیر عینی تغییرپذیر است زیرا تقدیر علمی علم به نسبت امکانی و تحقق پدیده بطور مشروط است نه علم به نسبت ضروری و تحقق پدیده بطور مطلق

فایده این بحث

با توجه به تاکیدی که در تعالیم دینی در مورد اعتقاد به قضاء و قدر شده است این سؤال مطرح می‌شود که راز این تاکیدها چیست .

پاسخ این است که اعتقاد به قضاء و قدر دو نوع فایده مهم علمی و عملی دارد اما فایده علمی آن بالا رفتن سطح معرفت انسان نسبت به تدبیر الهی و آمادگی برای درك توحید افعالی بمعنای توحید در افاضه وجود و توجه به حضور الهی در مقام تدبیر همه شؤون جهان و انسان است که تاثیر بسزائی در کمال نفس در بعد عقلانی دارد و اساسا هر قدر معرفت انسان نسبت به صفات و افعال الهی عمیقتر و استوارتر شود بر کمالات نفسانی او افزوده می‌گردد .

و اما از نظر عملی دو فایده مهم بر این اعتقاد مترتب می‌شود یکی آنکه هنگامی که انسان دانست که همه حوادث جهان بر اساس قضاء و قدر و تدبیر حکیمانه الهی پدید می‌آید تحمل سختیها و دشواریهای زندگی برای او آسان می‌شود و در برابر مصائب و حوادث ناگوار خود را نمی‌بازد بلکه آمادگی خوبی برای کسب ملکات فاضله‌ای مانند صبر و شکر و توکل و رضا و تسلیم پیدا می‌کند .

دوم آنکه به خوشیها و شادیهای زندگی نیز سرمست و مغرور نمی‌شود و مبتلی به شیفتگی و دلدادگی نسبت به لذایذ دنیا و غفلت از خدا نمی‌گردد (لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور) [4] .

با این همه باید توجه داشت که مساله قضاء و قدر بصورت نادرستی تفسیر نشود و بهانه‌ای برای تنبلی و راحت طلبی و سلب مسئولیت قرار نگیرد زیرا اینگونه برداشتهای غلط از معارف دینی نهایت آرزوی شیاطین انس و جن و موجب سقوط در خطرناکترین دره‌های شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت است و شاید به همین سبب باشد که در بسیاری از روایات از ورود اشخاص کم استعداد در اینگونه مسائل منع شده است

خلاصه

1- قضاء بمعنای گذراندن و به پایان رساندن و تقدیر بمعنای اندازه‌گیری است و از این روی مرتبه تقدیر قبل از مرتبه قضاء خواهد بود .

2- تقدیر و قضاء از صفات فعلیه الهی است و برای تعیین جایگاه آنها باید مراتب فعل را مورد توجه قرار داد .

3- عقل با توجه به تساوی نسبت ماهیت به وجود و عدم مفهوم امکان ذاتی را انتزاع می‌کند و آن را ملاك احتیاج به علت می‌شمارد تا آن را از حد تساوی خارج و به حد وجوب و ضرورت برساند و آنگاه آن را ایجاد کند تا بوجود بیاید اما ترتب این مفاهیم عقلی است نه خارجی .

4- اگر علت مرکب باشد در صورتی می‌تواند معلول را ایجاب کند که همه اجزایش تحقق یافته باشد و گرنه نسبت معلول به علل ناقصه نسبت امکانی امکان بالقیاس معلول نسبت به علل ناقصه خواهد بود .

5- یکی از اجزاء علت تامه در مورد فعل قصدی اراده فاعل است که معلول بدون آن ضرورت نخواهد یافت .

6- حصول اراده به نوبه خود منوط به تصور و تصدیق و شوق است که ترتب دیگری را باید در میان آنها در نظر گرفت .

7- با تجرید این مفاهیم از جهات نقص می‌توان نتیجه گرفت که هر فاعل مختاری باید علم به کار و نتیجه آن و کیفیت ترتیب مقدمات بگونه‌ای که نتیجه بدهد و نیز محبت اصلی به نتیجه کار و محبت فرعی به کار داشته باشد .

8- تعیین حدود و مشخصات کار و نیز تعیین مقدمات و شرایطی که برای انجام آن لازم است تقدیر و قطعیت‌یافتن آن قضاء نامیده می‌شود که هر کدام از آنها به علمی و عینی قابل تقسیم است .

9- با توجه به اینکه همه موجودات امکانی مخلوق بی‌واسطه یا باواسطه خدای متعال هستند طبعا ایجاد همه آنها از طرف خدای متعال هم از نظر عقل مسبوق به مرتبه تقدیر و قضاء خواهد بود .

10- تقدیر علمی الهی عبارت است از انکشاف رابطه امکانی مخلوق با مقدمات و علل ناقصه آن و قضاء علمی عبارت است از انکشاف رابطه ضروری مخلوق با علت تامه‌اش .

11- تقدیر عینی الهی عبارت است از فراهم کردن مقدمات و علل ناقصه یك پدیده و قضای عینی عبارت است از رساندن پدیده به حد ضرورت و وجوب بالغیر .

12- تقدیر عینی قابل تغییر است و تغییر تقدیرات همان است که بنام بداء نامیده می‌شود اما قضاء چون مربوط به مرحله ضرورت فعل است قابل تغییر نیست و بنا بر این آنچه در باره تغییر در قضا وارد شده حمل بر قضاء مساوی با تقدیر می‌شود .

13- در لسان شرع تقدیر به لوح محو و اثبات و قضاء به لوح محفوظ نسبت داده شده و کسی که بتواند از این الواح آگاه گردد از علوم مربوط به آنها مطلع خواهد شد و چون علوم مکتوب در لوح محو و اثبات مربوط به روابط امکانی و حصول مشروط پدیده‌ها است قابل تغییر می‌باشد .

14- قضاء و قدر مانند دیگر صفات فعلیه از جهت انتساب به خدای متعال منزه از قیود زمانی و مکانی است اما از نظر انتساب به مخلوقات مادی و متدرج الحصول متصف به این امور می‌گردد .

15- اشکال اصلی در مورد قضاء و قدر الهی این است که اگر افعال اختیاری انسان هم مشمول آنها باشد جایی برای انتخاب و اختیار وی باقی نمی‌ماند .

16- حل این اشکال به آن است که افعال انسان با وصف اختیاریت و با شرط صدور از اراده انسان مورد قضاء و قدر قرار می‌گیرد و این اوصاف و شرایط از جمله تقدیرات آنها است پس اگر بصورت جبری تحقق یابند خلاف قضاء و قدر الهی خواهد بود و در حقیقت تعلق اراده و قضا و قدر الهی به آنها در طول تعلق اراده انسان است و با آن مزاحمتی ندارد .

17- فایده علمی اعتقاد به قضاء و قدر بالا رفتن سطح معرفت نسبت به تدبیر حکیمانه الهی و توحید افعالی است .

18- فایده عملی این اعتقاد آسان شدن تحمل سختیها و مصائب و نیز جلوگیری از سرمستی و غرور از شادیها و کامیابیها است

پی‌نوشت

1- سوره بقره آیه. 117 2- سوره یس آیه 82 . 3- سوره رعد آیه 39. 4- سوره حدید آیه 23.